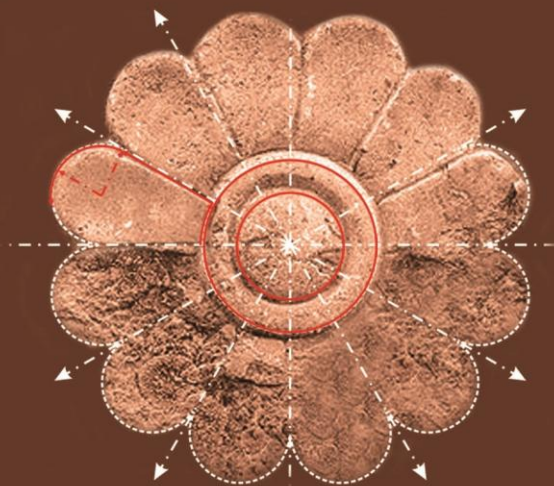




ایرانیان در زمانه پادشاه

محمدرضا جوادی یگانه
سعیده زادقناد



کتاب سوم
عام‌گرایی (بخش اول)

حقیقت‌مندی ایرانیان در نگاه پیگانگان به جامعه ایران

از اولین فیثقه‌ها تا ۱۳۵۷



شورای اجتماعی کشور

ایرانیان در زمانه پادشاهی

خلقیات منفی ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران
از اولین نوشته‌ها تا ۱۳۵۷

کتاب سوم

عام‌گرایی (بخش اول)

محمد رضا جوادی یگانه، سعیده زادقناد

پاییز ۱۳۹۴

جوادی یگانه، محمدرضا، ۱۳۴۸-

ایرانیان در زمانه پادشاهی: خلیات ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران از اولین نوشته‌ها تا ۱۳۵۷/ محمدرضا جوادی یگانه، سعیده زادقناد- تهران: شورای اجتماعی کشور؛ پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۴.

ج. ۱۰

یادداشت: مجموعه ده جلدی «ایرانیان در زمانه پادشاهی» حاصل مطالعه حدود ۵۰۰ سفرنامه و گزارش سفر و استخراج نگاه بیگانگان به خلیات ایرانیان است که بر مبنای ساختار مدور ارزش‌های انسانی شوارتز طبقه‌بندی و به تناسب در کتاب‌های این مجموعه گنجانده شده‌اند. تقسیم‌بندی جلد‌های سوم تا دهم کتاب نیز بر اساس گونه‌های ده‌گانه ارزشی شوارتز است.

مندرجات: ج. ۱. مقدمه و منابع. - ج. ۲. گزیده خلیات مثبت. - ج. ۳. خلیات منفی: عام‌گرایی (بخش اول). - ج. ۴. خلیات منفی: عام‌گرایی (بخش دوم). - ج. ۵. خلیات منفی: امنیت (بخش اول). - ج. ۶. خلیات منفی: امنیت (بخش دوم). - ج. ۷. خلیات منفی: انگیزش؛ سنت؛ لذت‌طلبی. - ج. ۸. خلیات منفی: هم‌نوایی؛ دستیابی به اهداف. - ج. ۹. خلیات منفی: نیک‌خواهی. - ج. ۱۰. خلیات منفی: قدرت؛ خودهدایت‌گری. موضوع: ۱. ویژگی‌های ملی ایرانی - جنبه‌های جامعه‌شناختی. ۲. اخلاق ایرانی - تاریخ. ۳. ایرانیان - هویت نژادی. ۴. فرهنگ ایرانی. ۵. ایرانیان - جنبه‌های اخلاقی.

شناسه افزوده: الف. عنوان. ب. زادقناد، سعیده، ۱۳۶۲-، نویسنده همکار. ج. وزارت کشور، مرکز اجتماعی فرهنگی، دبیرخانه شورای اجتماعی. د. وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

رده بندی کنگره: ۹۰۰/۶۵، ۱۳۹۴، ج. ۹/۶۵ DSR

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۰۴۴

ایرانیان در زمانه پادشاهی: خلیات ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران از اولین نوشته‌ها تا ۱۳۵۷

کتاب سوم. خلیات منفی: عام‌گرایی (بخش اول)

محمدرضا جوادی یگانه (دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران)، سعیده زادقناد

ناشر: شورای اجتماعی کشور؛ پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

صفحه‌آرا و طراح جلد: امین‌اله بخشایی

چاپ اول ۱۳۹۴

شمارگان: ۲۰۰

حقوق دوره ده جلدی متعلق به مولفین است.

تقدیم به

مبارزان ایران

از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی

و رزمندگان جنگ تحمیلی،

که نمایندگان حقیقی ایران‌اند،

نه آنها که وصفشان در این کتاب آمده است.

فهرست

۱	ارزش اساسی اول: عام‌گرایی
۳	ارزش اول: حفاظت از محیط زیست
۵	بی‌توجهی به طبیعت
۱۳	بی‌رحمی نسبت به حیوانات
۳۱	ارزش دوم: تمنای جهانی زیبا
۳۳	فقدان ذوق هنری و بی‌سلیقگی
۴۵	ارزش سوم: وحدت با طبیعت
۴۹	ارزش چهارم: وسعت نظر
۵۱	رفتار نامناسب با اقلیت‌های مذهبی
۳۹۱	رفتارهای عداوت‌آمیز با بیگانگان
۵۳۷	خودخواهی، خودمداری و خودرایی
۵۶۳	عدم تحمل نقد و اصلاح‌پذیری

ارزش اساسی اول: عام‌گرایی

ارزش اول: حفاظت از محیط زیست

ارزش اساسی اول: عام‌گرایی

ارزش اول: حفاظت از محیط زیست

بی توجهی به طبیعت

۱۶۹۴ جملی کاری، جهانگرد ایتالیایی

در اطراف میدان جوی‌های باریکی از سنگ تعبیه شده است، لیکن به ندرت آب در آن‌ها جریان دارد. معمولاً آب خیلی در ته جوی‌ها می‌ماند و می‌گنند و بوی تعفن به اطراف پخش می‌شود. از درختان چناری که شاه عباس به دست خود در این مدت کاشته بود، هنوز چندتایی باقی مانده است. آن‌هایی که از بین رفته اند، قطعاً در اثر بی‌مبالاتی مأموران آبیاری بوده که از مراقبت و آب بموقع غفلت کرده اند و پس از خشک شدن آن‌ها نیز چناری تازه نکاشته اند و با از بین رفتن آن چنارها زیبایی میدان از بین رفته است. (سفرنامه کاری؛ کاری، ۱۳۹۱: ۹۴)

۱۷۶۵ نیبور، افسر مهندسی و خاورشناس دانمارکی

بیشتر سروهای بی‌نهایت بزرگ که زمانی در این محل وجود داشته است، در آشفتگی‌های داخلی اخیر از بین رفته است. (سفرنامه کارستن نیبور؛ نیبور، ۱۳۵۴: ۱۵۳)

۱۸۰۷-۱۸۱۱ سرهارفورد جونز، سفیر بریتانیا

هنگامی که هیئت نمایندگی به اردو ملحق شد، تخمین زدیم که نیروهای متحد شاه و دو شاهزاده که در چمن اوجان اردو زده بودند، نزدیک به سی هزار نفر می‌شد. کلمه فارسی چمن به طور کلی معادل کلمه انگلیسی «مرغزار» محسوب می‌شود اما مطمئناً بزرگ‌ترین مرغزارهای انگلیس هم نمی‌تواند تصویری از چمن اوجان یا چمن سلطانیه به دست دهند. گستره آنها، مایل‌ها در مایل‌ها ادامه دارد و بلندی علف‌های شان و زیبایی فوق‌العاده اش و به طور کلی کیفیت مرغوب شان کاملاً حیرت‌آور است و من هرگز شبیه آن را نه در انگلستان و نه در هیچ جای دیگر مشاهده نکرده‌ام، غیر از بعضی دشت‌های کوچکی که در طی راه میان ارزروم و ترات از آنها عبور کردم. چمن اوجان به طور متوسط می‌تواند از ابتدای جولای تا پایان سپتامبر، بیش از بیست هزار رأس دام را تغذیه کند که این آمار تصویری از حاصلخیزی و سرسبزی آن به دست می‌دهد. بدون شک این سفرها و اردو زدن‌های شاه که به نظر من نه فقط بی‌فایده، بلکه خطرناک است، ضرر و زیان سنگینی بر

کشور وارد می‌آورد و هزینه گزافی را هدر می‌دهد. علف‌ها و سایر گیاهان دشت‌هایی چون اوجان و سلطانیه چه ارزشی خواهد داشت، اگر فقط به کار تغذیه اسب‌ها و احشام اردوی سلطنتی بیاید، در حالی که طبیعت برای حفاظت آنها، ورودی هر دو طرفشان را از طریق گذرگاه‌هایی قرار داده که به آسانی قابل دفاع و حراست است و دو طرف دیگر را با دیواری از کوه‌های بلند و صعب‌العبور، غیر قابل نفوذ ساخته است. (خاطرات سرهارفورد جونز؛ جونز، ۱۳۸۶: ۱۵۷-۱۵۸)

۱۸۰۸-۱۸۱۶ موریه، منشی سفارت انگلیس و سفیر انگلیس

از سفیر (ایران) به طور پیوسته و به توالی چندین وزیر دیگر دیدن کردند. هر یک از آنان وزارت خانه جداگانه ای داشتند. یکی از آنان وزارت خانه ای داشت که فایده اش بر ما روشن نشد. او را وزیر جنگل داری می‌نامیدند و به ما گفته شد که تنها وظیفه او حفظ حساب و کتاب درختان و جنگل‌ها در ملک شاهی است. ما به این نتیجه رسیدیم که پول دور ریختن است که آدم به افراد و مقاماتی پول بدهد که از جنگل‌ها مراقبت کنند، در ایران جنگل یک دردسر نگریسته می‌شود به جای آن که برای آن ارزشی قایل شوند، ما به جنگل به عنوان ضایع کننده زمین نگاه می‌کنیم. برای شاه شاهان ما چه قدر غریب خواهد بود که بدانند آن چه را ما مناسب برای هیزم می‌دانیم، در این جا چنان حرمت می‌گزارند که برای آن ناظری در حد وزیر در دولت تعیین کرده اند. فکر کردیم عجب هزینه‌هایی آنان می‌کنند، اگر قرار باشد که برای هر یک از نعمت‌هایی که خداوند ارزانی داشته، وزیری بگماریم، آن هم در این سطح، باید یک وزیر هم برای کویرهای ایران تعیین کنیم. میلیون‌ها فرسنگ زمین غیرمزروع و بایر را که پوشیده از شن و ماسه است و در سراسر کشورمان گسترده شده، ضبط و ثبت کنیم یا یک نفر بگماریم که درختان جنگل‌های گیلان و مازندران را بشمارد و به شاه بگوید چه تعداد گرگ و خرس و شیر به شخص اعلی حضرت تعلق دارد. (سرگذشت حاجی بابای اصفهانی در انگلستان؛ موریه، ۱۳۷۹: ۱۴۸)

۱۸۳۵ بانوی فرنگی معلم دربار محمدشاه

(در تنگ زنجیران) نزدیک چشمه منزل کردیم و در آنجا درخت بن و بادام کوهی بسیار داشت و آنشب درخت بسیاری را آتش زدند. من گفتم این عادت قدیم ایران است که آتش به درخت اندازند. (مجله سخن؛ بانوی فرنگی ناشناس، ۱۳۵۴: ۶۶۱)

۱۸۳۹-۱۸۴۱ اوژن فلاندن، نقاش و سیاح فرانسوی

در ایران بلکه در تمام مشرق زمین، برای اینکه ذغال به دست آورند معمول است سرتاسر فضای بزرگی را که محتوی درخت است، آتش می زنند. این آتش آنچه را که سر راه خود می بیند، می بلعد و عاقبت چیزی باقی نمی گذارد. آیا طرز و عملی که بدان متوسل می شوند بیهوده نیست! چه بسا جنگل های انبوهی که در امکانه مختلف ایران وجود داشته و حالیه حتی تکه چوب خشکی از آنها باقی نیست. از جهالت است که به این عمل مبادرت می شود، زیرا در ناحیه ای مانند ایران که آفتابش سوزان و تاب نیاوردن نیست، باید قدر و قیمت سایه را دانست و کاری کرد که از خسران و سوزش آفتاب کاسته شود. بارها دیده ام ایرانی ها در سر شب برای این که پلو بپزند یا آتش برای سر قلیانشان درست کنند، چندین کنده درخت را آتش می زنند. این اعمال در نتیجه بی علاقگی و لاقیدی شرقی هاست که هیچ به فکر آینده نیستند و همه می گویند دنیا دو روز است، حالا بگذرد فردا خدا بزرگ است. (سفرنامه اوژن فلاندن به ایران؛ فلاندن، ۱۳۲۴: ۲۲۳)

۱۸۴۷-۱۸۴۸ کنسول ابوت، وابسته سفارت بریتانیا در تهران

روستائیان را می بینیم که مشغول پاکسازی جنگل ها هستند تا زمین را برای کشت آماده نمایند. این کار با شلختگی و بسیار بد انجام می گیرد. یا پوست درختان بزرگ را بطور حلقه ای می کنند، یا در ریشه اش آتش برمی افروزند که هر دو باعث می شود تا درخت بمیرد. شاخه های کوچک را قطع کرده و می برند و روستائیان در فاصله تنه های خشکیده درختان زراعت می کنند. وقتی که درختان را قطع می کنند، یا آنها را به آتش می کشند و یا قطعه قطعه کرده و برای سوخت در منازل می برند. به این ترتیب، مقدار قابل توجهی الوار بسیار پرارزش تلف می شوند و منطقه وسیعی را می توان مشاهده کرد که تنه درختان پژمرده و یا قطع شده بچشم می خورد. (گزارش سفر کنسول ابوت به سواحل بحر خزر؛ ابوت، (بی تا): ۱۳)

۱۸۴۸-۱۸۵۲ کلنل چریکف، نماینده روسیه در کمیسیون تعیین سرحد
صاحب منزل ما (در سندنجان)، امان الله بیک نام که در خانه مشارالیه توقف داشتیم، در زمان حکومت برادر والی حالیه، وزارت او را داشت. برای ساختمان خانه خود جمیع اشجار باغ خسروآباد را بریده، به مصرف در و پنجره خانه رسانیده بود. (سیاحتنامه مسیو چریکف؛ چریکف، ۱۳۵۸: ۱۸۳)

۱۸۵۸-۱۸۶۰ مکزی، کنسول انگلیس در گیلان
در فاصله کمی شیطان محله بود ... بعد از این ده، جنگل انبوه نبود و قسمت اعظم آن را برای کشاورزی و سوختن ذغال سوزانده بودند و فقط گاه گاه درخت زیبایی به چشم می خورد. (سفرنامه شمال؛ مکزی، ۱۳۵۹: ۱۳۳)

۱۸۸۱-۱۸۸۲ کلنل لوات، کنسول انگلیس در استرآباد
مالیات سوزاندن جنگل سالی دو تومان است. هر کس که مالیات می دهد و اجازه دارد داخل جنگل می شود و از محل جنگل که میل داشته باشد، می سوزاند و زغال می کند و کسی مانع نمی شود و جنگلی را که می سوزاند به جای آن درختی غرس نمی کند. اطراف جنگل هیچ معجر چوبی و مانعی ندارد. گله و رمه گاو و گوسفند درخت های نوچه و جوان را می خورند و نمی گذارند که به رشد برسند. اینست که جنگل های ایران سال به سال کمتر می شود و ضرر کلی به دولت ایران وارد می آید. (استرآبادنامه؛ لوات، ۱۳۴۸: ۲۲۸)

با وضع حالیه جنگل طبرستان سال به سال کمتر می شود. از سمت جنوب جنگل را برای زغال می سوزانند و از سمت شمال، درخت های گردو و چوب های سخت را برای چوب بخاری و غیره بی قاعده می برند و عماقرب جنگل تمام خواهد شد و هیچ امید نیست که دولت ایران از این تغافل بیرون بیایند و در صدد آبادی جنگل باشند. (استرآبادنامه؛ لوات، ۱۳۴۸: ۲۳۶)

۱۸۸۹-۱۸۹۱، ۱۸۹۷-۱۹۰۸ دو مورگان، باستان شناس فرانسوی
هر کجا که ایرانی، و به طور کلی مسلمان و عرب پا می گذارد، درخت ناپدید می گردد. آنها آن را می بُرند، بی آنکه به آن نیازی باشد، خراب و ضایع می کنند، بدون آنکه برای آینده ذخیره کنند، زیرا او نه فقط خودپرست است و در صدد

رعایت مال غیر نیست، بلکه پیش بین هم نمی‌باشد. تا وقتی که چوب گران است، درختان میوه اش را پشت سر هم بخاطر پول در زمستان می‌فروشد، و جز به حاصلی که همین درخت شش ماه بعد و بعد از آن هر ساله به او می‌دهد، نمی‌اندیشد. (هیئت علمی فرانسه در ایران، جلد اول؛ دو مرگان، ۱۳۳۸: ۵۸)

۱۸۹۵-۱۹۰۰، ۱۹۰۳-۱۹۱۲ رابینو، کنسول بریتانیا در رشت و کرمانشاه

جنگل‌های وسیعی که... در گذشته تمامی این منطقه (گیلان) را پوشانده بود، امروزه به واسطه آزادی عملی که هیزم شکنان در کار خود دارند، قسمت زیادی از وسعت خود را از دست داده است. (صنعت نوغان؛ لافون و رابینو، ۱۳۷۲: ۱۵۱)

۱۹۰۷ دالمانی، کلکسیونر فرانسوی

طولی نکشید که وارد میدانی شدیم. در آنجا درخت چنار بسیار کهنسالی را دیدیم که قسمت داخلی آن به مرور زمان پوسیده و ریخته و فضای بزرگی در آن ایجاد شده بود. قصابی هم یک گله گوسفند را که انتظار آخرین نفس خود را می‌کشیدند در میان تنه مجوف این درخت حبس کرده و بتدریج سر آنها را از بدن جدا میکرد. ما طرز کشتن این حیوانات بی‌دفاع را دیدیم، قصاب یکی از آنها را در کنار نهر آبی انداخت و با کارد بزرگی سر آنها برید و خون در نهر آب سرازیر شد بعد به کندن پوست آن مشغول گردید. از اینکه قصاب برخلاف دستورهای مذهبی خون حیوان را در آب ریخت تعجبی به ما دست داد زیرا که مسلمانان قدری پائین‌تر آب این نهر را برای آشامیدن به مصرف میرسانند و عجب‌تر اینکه دیدیم مسلمانان هم این آب خون‌آلود را مصرف مینمایند و عقیده دارند که آب جاری هر قدر هم آلوده باشد پاک است. (سفرنامه از خراسان تا بختیاری؛ دالمانی، ۱۳۳۵: ۶۵۷)

۱۹۳۶ هینتس، ایران شناس آلمانی

آقای کُرنر، که حدود یک دهه است در ایران به سر می‌برد، با مسائل کشاورزی ایران خیلی آشنا بود و از این روی معمولاً صحبت‌های ما درباره کشاورزی به درازا می‌کشید. کُرنر می‌گفت: «شما باید یک بارگشتی بزیند در جنوب فارس. در این جا آخرین درخت‌های طبیعی تبدیل به زغال می‌شوند». در حقیقت، اندکی بعد، در سفری به بوشهر به‌اندازه کافی فرصت داشتم تا در آن جا شاهد چپاول درخت‌ها

باشم. به نظر می‌رسد که پیرامون سراسر دامنه‌ها تبدیل به سرزمینی سوخته شده است. ناگزیر برای محدود کردن مصرف چوب، باید چراغ خوراک پزی نفتی از آلمان وارد شود که در زمستان، هم به کار گرما می‌آید و هم روشنایی، به خاطر فراوانی نفت در کشور ورود چوب ممنوع است. (سفرنامه والتر هینتس؛ هینتس، ۱۳۹۲: ۱۳۵)

۱۹۵۱ آنتونی اسمیت، جانورشناس انگلیسی

در شرایطی که هر ایرانی آمادگی کامل دارد که از برنامه هفت ساله کشور - که در آینده مملکت را در ردیف پیشرفته‌ترین ممالک دنیا قرار خواهد داد- با آب و تاب دفاع نماید، عکس العمل آنها در برابر مشکل بیابان‌های خشک و کویری ایران، چگونگی مبارزه با آن و خط مشی‌های دولت در برخورد با این مساله اساسی، چیزی جز تکان دادن شانه‌ها و بی‌اعتنایی نخواهد بود. (ماهی سفید کور در ایران؛ اسمیت، ۱۳۶۹: ۱۱۰)

۱۹۵۷ پلانول، استاد جغرافیای دانشگاه سوربن فرانسه

کلاردشت بیست سالی به برکت جنگل‌هایش زندگی می‌کرد بدون اینکه فرزندانش ناگزیر به جلای وطن شوند. ولی به زودی بحران فرا رسید. استفاده بی‌رویه از این منبع، جنگل را به حال احتضار افکند و از آن جز خرابه‌ای بر جای نماند. (جغرافیای انسانی شمال ایران؛ پلانول، ۱۳۵۸: ۱۲۸)

ارزش اساسی اول: عام‌گرایی

ارزش اول: حفاظت از محیط زیست

بی‌رحمی نسبت به حیوانات

قرن پنجم پیش از میلاد، هردوت، مورخ یونانی

کاهنان مصری کشتن هرنوع حیوان را عملی زشت و ناپاک میدانند و از آن اجتناب میکنند مگر در مواردی که برای خدایان قربانی میکنند، در حالیکه مغان برعکس، انواع موجودات را باستثنای سگ و انسان با دست خود میکشند و باین کار علاقه‌ای خاص دارند و باهم رقابت میکنند و بدون هیچگونه امتیاز مورچگان را در ردیف ماران و دیگر حیوانات وحشی زمینی و هوائی بقتل میرسانند. (در اینجا مقصود هردوت حیوانات مضر و بدکاری است که به اهریمن یعنی خدای شر و دشمن اهورامزدا تعلق دارند. در جمله اخیر، برعکس جمله قبل، مقصود اینست که مغان نه تنها حق داشتند این حیوانات را بکشند، بلکه وظیفه آنها بود که بکشتن آنها مبادرت کنند. هردوت چندان به تشخیص این اختلافات جزئی در متن خود توجه نکرده است. پاورقی مترجم) (تاریخ هردوت، جلد اول؛ هردوت، ۱۳۸۲: ۲۲۱)

۱۶۱۷-۱۶۲۳ دلاواله، جهانگرد ایتالیایی

البته من نتوانستم به خوبی این جریان (قربانی کردن شتر در عید قربان) را ببینم؛ ولی قبلاً شنیده بودم با عنوان ترین فرد حاضر، باید حیوان را بکشد و دیدم که حیدرسلطان یعنی نگهبان حرم سرای شاه، که با لباس فاخر بر روی اسب تزیین قرار گرفته بود، نیزه را طوری به دست گرفت، که نوک تیزش رو به عقب بود و به ترتیبی ایستاد که حیوان در سمت راست او واقع شد و سپس چنان گلوی حیوان را سوراخ کرد که نیزه تا قلبش فرو رفت. بلافاصله حاضرین سیل آسا به سمت لاشه هجوم بردند و هر کس با تبر و ساطور و شمشیر و کارد و هر چه که در دست داشت، مشغول بریدن تکه ای از گوشت شد. بین نماینده‌های محلات نیز مسابقه به چنگ آوردن گوشت حیوان آغاز شد و هر محله ای موفق می‌شد، قطعه بزرگتری به دست آورد، افتخار بیشتری کسب می‌کرد. هر کدام از آنها برای خود رئیسی داشتند و بعد از کندن تکه ای از گوشت، آن را نزد او می‌بردند تا همه قطعات در یک جا جمع آوری شود و صحنه ناگهان به اندازه ای آشفته شد که بیم آن می‌رفت همه ما با وجودی که سوار بر اسب بودیم، به زمین بیفتیم. تکه‌های بزرگ گوشت را پا به روی زمین می‌کشیدند و یا به روی اسب می‌گذاشتند و یکی از اسب‌ها که از آن

همه سرو صدا هراسان شده بود، و نمی‌خواست گوشتی را که به روی او گذاشته بودند حمل کند، مرتباً لگد پرانی می‌کرد و بالاخره با وجودی که صد نفر به دور او جمع شده بودند، آن را به زمین افکند و باعث خشم ملا شد؛ زیرا قربانی نباید به روی زمین بیفتد و شاید آن را اتفاق شومی می‌شمارند به هر حال، اسب دیگر نگذاشت لاشه را به دوشش بگذارند و ما همه از این صحنه مضحک بسیار خندیدیم. (سفرنامه پیترو دلا واله؛ دلا واله، ۱۳۸۱: ۹۰)

همان روز اندکی بعد از ناهار شکار آغاز شد. چند هزار مرد دو به دو با چماق‌هایی که در دست داشتند، فریادکنان شکارها را رم می‌دادند و گرد و خاکی برپا کرده بودند؛ اما شکار زیادی جمع شد و شاه چون عده جانوران را قابل ندید، ما را خبر نکرد و خود با زنان حرم به شکار مشغول شد، ولی شنیدم که شکار گیلان بسیار خوب بوده است و از هشت تا ده هزار حیوان وحشی از قبیل بز کوهی و گوزن و گراز و خرس را کشتند و تازه تعداد آهوهای شکار شده، وارد این محاسبه نیست. متأسفانه من به علت بی‌خبری یک چنین فرصتی را از دست دادم. (سفرنامه پیترو دلا واله؛ دلا واله، ۱۳۸۱: ۲۲۷)

۱۶۹۴ جملی کارری، جهانگرد ایتالیایی

نخستین چیزی که توجه مرا جلب کرد، برجی بود به نام منارقلعه (در اصفهان)، هشتاد پالم ارتفاع و چهل پالم محیط آن بود. بیرون برج از استخوان کله حیوانات پوشیده شده بود. گفتند این همه حیوان در یک شکارگاه صید و سر بریده شده‌اند و سپس این منار به امر شاه عباس کبیر بنا گردید. (سفرنامه کارری؛ کارری، ۱۳۹۱: ۸۱)

برای آگاهی از میزان کثرت حیوانات شکاری کافی است به برجی که شاه عباس از کله حیوانات شکارشده در یک روز صید بنا کرده، توجه داشته باشیم. این نوع شکارها با همکاری سی چهل هزار تن شکارچی در هشتاد نود کیلومتر مسافت انجام می‌گیرد. شکارچیان حیوانات وحشی را از همه جوانب به شکارگاه شاهی می‌رانند و حیوانات در محاصره افتاده، به آسانی صید می‌شوند. روباه نیز در ایران

فراوان است، آن را نجس می‌دانند، بلکه از هر اروپایی هم که آستر لباسش از پوست روباه باشد، دوری می‌گزینند. (سفرنامه کارری؛ کارری، ۱۳۹۱: ۱۸۰)

۱۷۶۵ نیبور، افسر مهندسی و خاورشناس دانمارکی

گوسفند فقط برای استفاده ای که دارد تربیت نمی‌شود، بلکه نماینده تجمل ایرانی‌هاست. ترکمن‌ها نه تنها کلاه پوستی بر سر می‌گذارند، بلکه لباسشان هم از پوست بره است و چون پوست‌هایی که موهای مجعدتر و لطیف‌تری دارند، گران‌تر هستند، ترکمن‌ها به خاطر این پوست‌ها تعداد زیادی گوسفند آبستن را می‌کشند و به این ترتیب بره‌های بیچاره را پیش از تولد به طرز بی رحمانه ای می‌کشند. (سفرنامه کارستن نیبور؛ نیبور، ۱۳۵۴: ۵۷)

۱۸۰۷-۱۸۰۸ تانکوانی، مترجم هیئت ژنرال گاردان فرانسوی

ایرانیان اسب سواری را، و انواع عملیات و ورزش‌هایی را که روی اسب انجام می‌گیرد، و بازی جرید و جنگ خروس و بز را و بیش از همه اینها، شکار را بسیار دوست می‌دارند. آن‌ها به طرق مختلف، از جمله با مرغ شکاری یا با سگ به شکار می‌روند، اما اگر دندان این دو حیوان به شکار بخورد، دیگر گوشت آن را نمی‌خورند و این سرگرمی با آن که از نظر آنان کار وحشیانه ای شمرده می‌شود، هنوز هم میان آن‌ها- بدون آن که هدف خاصی داشته باشند- رواج و رونق فراوان دارد. (نامه‌هایی درباره ایران و ترکیه آسیا؛ تانکوانی، ۱۳۸۳: ۲۱۰)

۱۸۰۷-۱۸۱۱ سرهارفورد جونز، سفیر بریتانیا

شکار بین سه تا چهار ساعت ادامه داشت و تا جایی که به خاطر مانده، در پایان کار، حدود یکصد و شصت گوزن کشته شده بود. در میان ما، فقط سرجیمز ساترلند آنقدر خوش اقبال بود که گوزنی را در جا بکشد؛ هیچ کس نمی‌تواند گوزنی زخمی را شکار خود بداند، مگر آنکه تا محل زمین خوردن حیوان، به دنبالش برود که همیشه چندین نفر از ایرانی‌ها هستند که برای جلب توجه نایب السلطنه، اقدام به چنین کاری می‌کنند با این که کار بسیار خطرناکی است زیرا تا وقتی که حیوان سر پا باشد و بتواند راه برود، هر کسی که چشمش به او بیفتد، تیری به سویش شلیک می‌کند. (خاطرات سرهارفورد جونز؛ جونز، ۱۳۸۶: ۲۱۱)

۱۸۰۸-۱۸۰۹ جیمز موریه، منشی سفارت انگلیس

پس از آن صحنه خونریزی آغاز گشت. تنها یک گوساله نر را کشان کشان آوردند. او با پایان سرنوشت خود فاصله چندانی نداشت. در این هنگام مردی شیری جوان را که طنابی در گردن داشت و یک سر آن دردست مرد بود در برابر ما آورد، شیر بی آنکه به طعمه خود توجهی داشته باشد اندک زمانی در کنار دیوار چمباته زد و با نعره‌های شیربانان و دیدن گاو که نزدیک تر آورده شده بود با جهشی بر پشت گاو جست. حیوانک کوشید که از چنگال شیر رها شود اما شیر پشتش را سخت به دندان گرفته بود، شیربانان شیر را کشاکشان از قربانی جدا کرده باز هر دو را در برابر ما آوردند، آنگاه باز به گاو حمله شد و سرانجام دستوری داده شد که گاو را گلو ببرند. پس از آنکه شیر شتاب آلود خون گاو را نوشیده کار طعمه خود را به پایان رساند. بچه شیرری را که همچون سگی پشمالو گوش دراز داشت و حمله اش برگاو سخت سرگرم کننده بود بیرون بردند. پس از تمام شدن کار گاو، بچه شیر با چنان لذتی سرگرم خوردن آن شد که نشان می‌داد به راستی چقدر این جانور گوشتخوار است. تماشاگران ایرانی همگی از این چشم انداز خونین لذت می‌بردند، اما من می‌اندیشیدم که در بی گناهی و بی پناهی گاو کسانی با ما همداستانند. (سفرنامه جیمز موریه، سفر یکم؛ موریه، ۱۳۸۶: ۱۶۰)

۱۸۱۷ دو کوتزبونه آلمانی، همراه سفیر کبیر روسیه

یک روز صبح یکی از تفریحات پادشاه ایران را تماشا می‌کردم و آن عبارت از این بود که گوسفند زنده ای را به فاصله زیادی از ایوان عمارت بسته بودند و اعلیحضرت پادشاه با پسرانش این حیوان بدبخت را هدف تیرهای خود قرار می‌دادند. (مسافرت به ایران؛ دو کوتزبونه، ۱۳۴۸: ۱۸۳)

۱۸۳۹-۱۸۴۰ کنت دوسرسی، سفیر فوق العاده فرانسه

مردی از میان گروهی که برای خوشامد به من (در قره چمن) آمده بودند بیرون آمد، خود را به پای اسب من انداخت، در برابر چشمان ما قوچ بزرگی را با چاقوی کوچکی که در دست داشت قربانی کرد. به من گفتند که این احترامی است که منحصر نسبت به شاهزادگان مسلمان روا می‌دارند. از آن به بعد نیز بارها شاهد این

عادت و رسم انزجار آور گردیدم. (ایران در ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ م؛ دوسرسی، ۱۳۵۵: ۱۲۳)

۱۸۴۹-۱۸۵۳ لیدی شیل، همسر وزیرمختار انگلیس

امروز موقع گردش خارج از شهر از کنار یک شتر مفلوک و بدبخت گذشتیم که روی زمین نشسته بود و با نگاهی عاجزانه به ما چشم دوخته بود... این شتر به علت وجود جراحاتی در بدنش، دیگر قابل استفاده نبوده، توسط صاحب سنگدلش در بیابان رها شده بود تا بمیرد و حیوان بیچاره هم که در اثر ناتوانی و جراحت قادر به حرکت و یافتن غذا نیست، چنین حالت عاجزانه به خود گرفته است. من اینگونه اعمال غیرانسانی و وحشیانه را بارها در بین مردم ایران مشاهده کرده ام و میدانم که آنها برای رهایی از شر حیوانات پیر و از کار افتاده، معمولاً این موجودات عاجز و بی گناه را در خارج از شهر به حال خود رها می کنند تا بر اثر گرسنگی و تشنگی تلف شوند و به زعم خود فکر می کنند که این عمل به مراتب انسانی تر از کشتن حیوانات برای خلاصی از دست آنهاست. زیرا جدا معتقدند که اگر کسی حیوانی را به این ترتیب از رنج پیری و مرض راحت کند، مسلماً در روز قیامت، همین حیوان گریبانش را می گیرد و تظلم می کند. (خاطرات لیدی شیل؛ شیل، ۱۳۶۲: ۱۶۳)

۱۸۶۰-۱۸۶۱ دکتر بروگش، سفیر آلمان و مستشرق

چاروادار جدید ما با آن که خوش اخلاق تر از چاروادار شیرازی بود، با اینحال موقع حرکت، موادّ قراردادی را که با او برای حرکت به تهران بسته بودیم فراموش کرده و الاغ و قاطر کافی برای حمل بار و اثاث ما نیاورده بود و روی الاغها و قاطرها بیش از اندازه بار کرده بود و نتیجتاً آن حیوانات بیچاره در همان لحظات اول حرکت، تاب مقاومت در مقابل بار را نیاورده و بر زمین غلطیدند، عامل دیگری که به سنگینی بار قاطرها و الاغها کمک می کرد. اضافه شدن بار و اثاث مستخدمین و نوکران ایرانی بود آنها غالباً در هر منزل، چیزی را به عنوان خریده و بر بار خود می افزودند. (سفری به دربار سلطان صاحبقران، جلد دوم؛ بروگش، ۱۳۶۷: ۵۲۱)

۱۸۸۹-۱۸۹۲ دکتر فووریه، طبیب فرانسوی ناصرالدین شاه

مراسم نحر شتر قربانی (در عید قربان) در میدان نگارستان صورت می‌گیرد و شاه با لباس تمام رسمی با همراهان در بالاخانه می‌نشیند. جمعیت زیاد در کنار منازل اطراف یا روی پشت بام‌ها برای تماشا می‌ایستند. شتر را که سراپا غرقه در زینت و آرایش است، از خیابان ظل السلطان با یک دسته نظامی و شاه یک روز که نیزه ای در دست دارد وارد میدان نگارستان می‌کند، در حالی که بیچاره شتر قربانی پیش می‌آید و بی خبرانه سر خود را به طرف چپ و راست برمی‌گرداند. همین که حیوان به وسط میدان رسید، جل و جهاز لطیفی را که بر او انداخته بودند برمی‌دارند و با یک نیزه حلقوم او را می‌شکافند. هنوز حیوان بینوا جان نداده، جمعیت با فریاد و تنه زدن به یکدیگر بر سر او می‌ریزند و قطعه قطعه گوشت او را از دست یکدیگر می‌ربایند. این قبیل مراسم چه به عنوان سوگواری برای ائمه باشد، چه به عنوان قربانی، منتهی درجه تعصب مردم را ظاهر می‌کند، چه در روز عاشورا عامه آنقدر بر سینه می‌زنند که خون از آنها جاری می‌شود و در عید قربان به این عنوان که ثواب دارد گوشت شتر را خام خام می‌خورند و بر سر به دست آوردن قطعه ای از آن به سر و مغز یکدیگر می‌کوبند. (سه سال در دربار ایران؛ فووریه، ۱۳۸۴: ۱۷۴)

۱۸۸۹ لرد کرزن، نماینده مجلس عوام انگلستان و خبرنگار روزنامه تایمز

ایرانیان هرگاه از اسبی خیلی دلخور شوند، دمش را قطع می‌کنند که مانع استعمالش می‌شود، آن هم در سرزمینی که دم داشتن علامت زور و جریزه است. این کار اگر وحشیانه نباشد حرکت عنیفی است که باید از آن خودداری نمود. شاید جا دارد که این گریز راجع به اسب چاپاری و سیستم پستی ایران را با کلام پر مغز تاورنیه که سه قرن پیش در مقدمه سفرنامه خود نوشته است پایان دهم: «انسان نمی‌تواند به همان طرز و شیوه ای در آسیا سفر کند و نه در همان وقت و ساعات روز و یا همان راحتی و آسانی». (ایران و قضیه ایران، جلد اول؛ کرزن، ۱۳۸۰: ۳۴۲)

حیوان بیچاره ای که من سوارش بودم بقدری بوی زننده داشت که سواری من بر آن حیوان طاقت فرسا شد و خود حیوان هم سخت می‌نالید (امکان استعمال اصطلاح دیگر نیست) که خود علامت درد و گرفتاری او بود و بعد از برداشتن زین معلوم شد که حیوان زخم درشتی بر پشت دارد. پس اسبم را با غلام چارپار تعویض

نمودم که به زودی دریافتیم که رزینانت (اسب لاغر و مفلوک دون کیشوت) او نیز به همان درد گرفتار است. هم از لحاظ حیوان و هم مرد سوارکار این کاری دور از انسانیت بود که چنین حیوانات علیل را ناگزیر تا هیجده میل سوار شوند. (ایران و قضیه ایران، جلد اول؛ کرزن، ۱۳۸۰: ۳۵۸)

۱۸۹۱-۱۹۱۰ دکتر ویشارد، رییس بیمارستان آمریکایی تهران

در شرق رفتار با حیوانات، مخصوصا سگ، اسب و حیوانات بارکش بسیار ظالمانه است، البته نمی توان گفت که استثنایی وجود ندارد، اما وقتی قضیه را کلا بررسی کنیم، خود آنها هم معترفند که رفتار ترحم آمیزی نسبت به حیوانات ندارند. ... خیابان ها پر از سگ های ولگردی است که از آشغال خیابان ها و مردار حیوانات بارکش تغذیه می کنند. اگر الاغی در راهی بمیرد، فوراً پوست او را برای تهیه چرم می کنند، اما لاشه او را در همان محل رها می کنند که طعمه سگ های درنده شود. (بیست سال در ایران؛ ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۶۱)

۱۸۹۳-۱۹۰۱ ژنرال سایکس، سرکنسول انگلیس در کرمان و خراسان

عمده نگرانی ما سر مسئله نقلیه بوده است. گرمای بندرعباس در آخر ماه مارس تا این درجه سخت و شدید میشود که هیچ مکاری و شترداری از داخله ایران از خوف ناخوشی و مرگ و میر، مالها و چهارپایان خود را بطرف گرمسیر حرکت نمی دهند و شترانی هم که در محلند جز گندم و جو خیلی کم بارهای دیگر حمل میکنند و محمولات تجارتی بوسیله الاغ حمل میشود. این حیوان هم علاوه بر اینکه خیلی سست حرکت میکند صندوقها و بسته های بزرگ و سنگین را نمی تواند حمل نماید. مکاریان و صاحبان دو قسم وسائط نقلیه فوق اینطور نیست که در یک ساعت مخصوص حرکت کنند و بهر چیزی که روی نظم و ترتیب صحیحی باشد بنظر بد نگاه کرده و غضبناک میشوند. چنانچه فشاری در این میانه بآنها داده میشد کوشش میکردند که حیوانات خودشان را جا گذاشته فرار کنند. یا اگر مورد حمله واقع میشدیم یقیناً همین کار را میکردند، یعنی چهارپایان شان را گذاشته و میرفتند. (تاریخ ایران، جلد دوم؛ سایکس، ۱۳۸۰: ۶۴۲)

۱۸۹۸-۱۹۰۰ لومنیسکی، مامور دولت روسیه

استری بلند قامت و زیبا با موهای سیاه به دنبال بلد حرکت کرد. سپس چند اسب، قاطر و ۴ اسب بلند قامت ما حرکت کردند. ۶ الاغ کوچک به این جریان پیوستند و چاروادار موفق شد، پالان بزرگی را به زحمت بر پشت آنها جا دهد، به صورتی که این الاغ‌های کوچک کاملاً شبیه سوسک شدند. (ایران و ایرانیان؛ لومنیسکی، ۱۳۹۲: ۳۶)

یکی از اسب‌های کاروان به هنگام حرکت به سمتی پیچید و شروع به علف خوردن کرد. بلد ما متوجه این نقض مقررات شد و دنبال اسب رفت. وقتی به او رسید، دو بار او را لگد زد، به طوری که نزدیک بود اسب خاکی را سرنگون کند. بلد سپس اسب را به جایش هدایت کرد ولی آرام نشد. (ایران و ایرانیان؛ لومنیسکی، ۱۳۹۲: ۴۱)

فریادهای ممتد، ناسزا، صدای هی هی چارواداران و صدای زنگوله‌ها هر چه بیشتر و بیشتر به گوش رسید. ضربات بی‌رحمانه شلاق بر پشت حیوانات فرود آمد و ابر نازکی از گرد و غبار بر فراز این هنگامه عجیب برپا خاست. الان ساعت ۴ صبح است. پرتو ضعیف ماه و سپیده دم، که کم کم در مشرق آشکار می‌شد، گرگ و میش نیمه روشن و عجیب و غریبی را به وجود آورد که تا دور دست‌ها را فراگرفت و امکان شناسایی درست اشیاء در نزدیکی را میسر نمود. دو قدمی من همسفر لزگین ایستاده بود. او به دقت مراقب حرکات کاروان در حال عبور بود و هر قاطری که راه ما را سد می‌کرد، بی‌رحمانه می‌زد. (ایران و ایرانیان؛ لومنیسکی، ۱۳۹۲: ۵۱-۵۲)

درست در همین زمان در کنارم (در رستم آباد) هیكل تنومند فرمانده چارواداران ظاهر شد. من تمام توانم را به کار بستم تا او بایستد. از او خواهش کردم و پیشنهاد پول دادم اما او همچنان با جدیت، الاغ خود را می‌زد و کوچک‌ترین اعتنایی به حرف‌های من نداشت. از کوره در رفتم، موهایش را گرفتم و شلاق را بلند کردم، اما او از دست من گریخت و قاطعانه به سمت الاغ خویش رفت. معلوم شد که تمام تلاش چاروادار برای این است که الاغش در خطر گیر نکند یا در کاروان در حال گذر گم نشود. اما چنانچه ده‌ها فرنگی آنجا به خطر بیفتند، این امر به وی ارتباط ندارد. این چنین بی‌اعتنایی و خونسردی نسبت به غم و اندوه دیگران را تنها نزد

چینی‌ها می‌توان سراغ کرد. ارتباطی این چنین با نزدیکان نشانه آشکار و برجسته مردمانی در حال انهدام و فروپاشی است. (ایران و ایرانیان؛ لومنیتسکی، ۱۳۹۲: ۵۲)

اغلب اتفاق می‌افتد که به جای دو اسب بد و زجرکشیده در چاپارخانه، دو اسب جوان و قدرتمند به کالسکه شما می‌بندند که تاکنون کالسکه نکشیده‌اند. آن وقت است که حرکت گیج‌کننده و سرسام‌آور با سقوط در گودال‌ها، واژگونی افراد و سایر حوادث رضایت‌بخش آغاز می‌شود. در یکی از مراحل مسافرت در ایران، شبانگاه ۴ اسب به تمام معنی وحشی را به کالسکه‌ام بستند و دو مهتر با گرفتن لجام اسبان را تا پشت دروازه شهر هدایت کردند و آنجا ما - من و دوستم - را به امید خدا رها کردند و رفتند. (ایران و ایرانیان؛ لومنیتسکی، ۱۳۹۲: ۷۰)

خوک‌های وحشی سواحل مازندران، آفت واقعی تمام جالیزهاست. آنها با ورود خود، تمام جالیز را لگدمال می‌کنند و چیزها را از بین می‌برند. خوک‌های وحشی بی‌وقفه به جالیزها وارد می‌شوند و ویرانی به بار می‌آورند. معمولاً جالیزها در کنار منازل و خانه‌هاست اما این امر مانع خسارت غارت‌گران پوست کلفت نمی‌شود. آنها شب‌ها قبل از طلوع آفتاب حمله خود را آغاز می‌کنند. چنانچه یکی از آنها که به جالیز آمده در چنگ ایرانیان بیفتد که معمولاً هم به دام می‌افتد، حسابش معلوم است. به هنگام مجازات این حیوان، ایرانی دق دل خود را دو برابر خالی می‌کند، همچون کسی که از وحشی‌گری حیوان آسیب دیده. هنگام اقامت من در مشهدسر، ایرانی‌ها توانستند دو خوک وحشی را به دام ببندازند. آنها را به میدان شهر آوردند و مرگی دلخراش را به حیوانات تحمیل کردند. (ایران و ایرانیان؛ لومنیتسکی، ۱۳۹۲: ۲۷۶)

۱۸۹۹ یه ناگا، فرستاده دولت ژاپن به غرب آسیا

قاطرها با مردم پیاده که بخت با آنها یار نباشد در انبوه برف گرفتار می‌شوند و از پا در می‌آیند و جنازه بسیاری شان در میان کوهسار و دره‌ها طعمه جانوران وحشی و لاشخورهای می‌شود. (در جلگه کاشان) دیدم که لاشه اسب‌هایی میان راه افتاده بود، و فکر کردم که مسافران بی رحم اسب‌ها را بی ملاحظه می‌تازند او مجال آسودن به مرکوب نمی‌دهند، و اسب سرانجام از پا می‌افتد و می‌میرد. (سفرنامه یه ناگا تویوکیچی در ایران و آناتولی؛ یه ناگا، ۱۳۹۲: ۱۰۹)

۱۹۰۰-۱۹۰۲ لندن، جهانگرد انگلیسی

اگر قرار باشد سرزمینی پیدا کنیم که بیشترین آزار، اذیت و ظلم را نسبت به حیوانات روا می دارد، قطعاً این سرزمین، ایران و محل این آزار و شکنجه هم جاده‌های ایران است. اینها اسب نبودند. بهتر است آنها را حیوانات وحشی و بدبختی بنامیم که از آنها به عنوان اسب استفاده می شد. آنها استخوانی، گرسنه، با پشت، سینه و پاهای زخمی، دهان پر خون و زبان پر از زخم و با بویی مشمئز کننده باید می دویدند. برای سوار شدن بر این اسب‌ها باید شکمی قوی و ماهیچه ای داشت. (در سرزمین آرزوها؛ لندن، ۱۳۸۸: ۱۹۳)

۱۹۰۳ جکسن، ایران شناس آمریکایی

بعد از آنکه دوباره براه افتادیم هنوز مسافت زیادی نرفته بودیم که یکی از الاغها بشدت به سر درآمد و جراحات سختی در سینه اش پیدا شد. من به چاروادار گفتم که حیوان بیچاره را به علی آباد برگرداند و پول می‌دهم الاغ دیگری به جای آن اجیر کند؛ اما او به زخم حیوان بیچاره اصلاً توجهی نکرد، زیرا گویی در ایران بهائم دارای حقی نیستند. از این رو آنجا جایی است که اگر انجمنی برای حمایت حیوانات تشکیل گردد، می‌تواند فعالیت بسیار داشته باشد. چاروادار از اینکه من از مجروح شدن الاغ ناراحت و در فکر چاره جویی و مداوا هستم، به سختی خنده اش گرفته بود. از این رو ناچار دلسوزی خود را برای حیوان بیچاره به تعویق انداختم تا به یزد رسیدیم و در آنجا دستور دادم زخم حیوان را به طور کامل معالجه کنند. (سفرنامه جکسن؛ جکسن، ۱۳۶۹: ۳۹۷)

۱۹۰۵ کلود آنه، روزنامه نگار فرانسوی

ولی سورچی از جایگاه خویش به میان گودال افتاد و بعد هم مثل اینکه اصلاً اتفاقی نیفتاده باشد از جا برخاست و از گودال بیرون آمد. اسبها که به آب خنک و زلالی رسیده بودند شروع به آب خوردن کردند و تازه در آن لحظه بود که ما به علت حرکت ناگهانی آنها پی بردیم. بوی تعفن آزاردهنده ای در فضا پیچیده بود و نفس را بند می‌آورد. علت تعفن، شتر بزرگی بود که لاشه آن در وسط جاده در حال پوسیدن و متلاشی شدن بود. ظاهراً شتر حین عبور کاروانی از پا درآمده و در آنجا افتاده بود و کاروانیان نیز او را به حال خود رها کرده بودند تا مرگی تدریجی و

دردناک به سراغش بیاید و تابش آفتاب و شغالها و گفتارها کار را یکسره کنند. پیدا بود که مدت زیادی از مرگش نمی‌گذرد چون هنوز قسمت اعظم بدنش حال طبیعی خود را حفظ کرده بود و شغالها فقط شکم و قسمت بالای رانهایش را خورده بودند. گردنش در وسط جاده دراز شده و چشمان بی فروغش با نگاهی استغاثه آمیز باز مانده بود. (گلپهای سرخ اصفهان؛ آنه، ۱۳۷۰: ۱۲۴)

۱۹۰۷ دالمانی، کلکسیونر فرانسوی

طولی نکشید که وارد میدانی شدیم. در آنجا درخت چنار بسیار کهنسالی را دیدیم که قسمت داخلی آن به مرور زمان پوسیده و ریخته و فضای بزرگی در آن ایجاد شده بود. قصابی هم یک گله گوسفند را که انتظار آخرین نفس خود را می‌کشیدند در میان تنه مجوف این درخت حبس کرده و بتدریج سر آنها را از بدن جدا میکرد. ما طرز کشتن این حیوانات بی‌دفاع را دیدیم، قصاب یکی از آنها را در کنار نهر آبی انداخت و با کارد بزرگی سر آنرا برید و خون در نهر آب سرازیر شد بعد به کندن پوست آن مشغول گردید. از اینکه قصاب برخلاف دستورهای مذهبی خون حیوان را در آب ریخت تعجبی به ما دست داد زیرا که مسلمانان قدری پائین‌تر آب این نهر را برای آشامیدن به مصرف میرساندند و عجب‌تر اینکه دیدیم مسلمانان هم این آب خون‌آلود را مصرف مینمایند و عقیده دارند که آب جاری هر قدر هم آلوده باشد پاک است. (سفرنامه از خراسان تا بختیاری؛ دالمانی، ۱۳۳۵: ۶۵۷)

۱۹۱۴ کریستین سن، دانشمند دانمارکی

مردی... هر وقت شپشی را می‌یابد، آن را در همان لحظه نمی‌کشد، بلکه با دقت میان دو انگشت خود نگه می‌دارد و روی زمین می‌گذارد. در این مورد ایرانی‌ها چنان دل‌رحمی دارند که برای ما اروپایی‌ها بیگانه است. همان کسی که سگ بی‌آزار را با پرتاب سنگ فراری می‌دهد، دل‌کشتن یک شپش را ندارد. (فراسوی دریای خزر؛ کریستین سن، ۱۳۸۵: ۹۰)

۱۹۱۸-۱۹۱۹ ایلس، افسر نظامی بریتانیا در شمال شرق ایران

در تمام شرق نسبت به دردها و آلام حیوانات، توجهی مشاهده نمی‌شود. ایران هم در این میان استثنا به شمار نمی‌آید. از اسبها به خوبی نگهداری می‌شد، ولی الاغ...

به نحو بی رحمانه ای مورد استثمار قرار می‌گرفت و به مراتب بیش از توانایش از آن کار می‌کشیدند. در حالی که اشعار ایرانی از اشاراتی به هزارستان و دیگر پرندگان خوش الحان آکنده می‌باشد، ظاهراً گذشته از صید طیور قابل خوردن، به زندگی پرندگان علاقه دیگری نشان داده نمی‌شود. (دخالت نظامی بریتانیا در شمال خراسان؛ الیس، ۱۳۷۲: ۱۷۳)

۱۹۲۰-۱۹۲۴ فوربز-لیث، مباشر انگلیسی سردار اکرم در همدان

ایرانیان از حیواناتی مثل الاغ و اسب تا لحظه ای که از پا نیفتاده است، استفاده می‌برند و بعد از آن نیز بجای آنکه حیوان مفلوک را راحت کنند، آن را در خارج از حصار روستا و در بیابان رها می‌سازند تا از گرسنگی بمیرد و یا طعمه سگ‌های ولگرد شود. (خاطرات مباشر انگلیسی سردار اکرم؛ فوربز-لیث، ۱۳۶۶: ۹۳)

در دهات ایران رسم نیست که به مرغ و خروس‌ها دانه دستی بدهند و بلکه آنها را رها می‌کنند تا در گوشه و کنار روستا در میان زباله‌ها به رفتگری مشغول شوند. ولی در زمستان‌های سرد و به خصوص در مواقعی که همه جا یخبندان است، به مرغ و خروس‌ها واقعا سخت می‌گذرد. (خاطرات مباشر انگلیسی سردار اکرم؛ فوربز-لیث، ۱۳۶۶: ۹۴)

روستاییان ایران اگر دارای اسبی باشند، معمولاً آن را حتی از زن خود نیز با ارزشتر می‌دانند. چون با اینکه کتک زدن زن و ابزار خشونت و ظلم نسبت به حیوانات از امور عادی مردم روستایی است، ولی در مورد اسب استثناء قائل می‌شوند و به ندرت دیده شده که با اسب‌ها بدرفتاری کنند. (خاطرات مباشر انگلیسی سردار اکرم؛ فوربز-لیث، ۱۳۶۶: ۹۴)

یکی از رسوم متداول ایران، قربانی کردن حیوانات است که گرچه عملی به ظاهر نفرت انگیز است، ولی از زمان‌های گذشته همواره در این کشور انجام می‌گرفته، و به خصوص در مواقعی که یکی از رجال به بازدید املاکش برود و یا میهمان سرشناسی به او وارد شود، اجرای قربانی اجتناب ناپذیر است. (خاطرات مباشر انگلیسی سردار اکرم؛ فوربز-لیث، ۱۳۶۶: ۱۳۷)

۱۹۲۵ ریچاردز، نقاش انگلیسی

گذشته از گدایان، رفتاری که با سگان ولگرد می شود، موجب رقت و تأثر مغرب زمینی‌ها می گردد. این سگها هم چوب این و آن را می خورند و هم زمین را از کثافت می روبند و تنها سپاسگزاری که از آنها می شود و مزد دستی که این حیوان می گیرد، لگد است. (سفرنامه فرد ریچاردز؛ ریچاردز، ۱۳۷۹: ۴۹)

در ایران اغلب این منظره دیده می شود که مردها هنگام گردش عصر گلی به دست می گیرند و هر چند دقیقه یک بار آن را می بویند. همچنین اغلب پسرک خرکچی را می توان دید که از الاغ خود پایین می جهد تا به همین منظور گلی بچیند. حتی ممکن است نسبت به یک غنچه شکسته که بر سر راه می بیند ترحم نشان دهد و از الاغ خود پایین باید تا آن را نوازش کند، یا در جایی قرار دهد که باردیگر در معرض آزار قرار نگیرد. مسافران تازه وارد به ایران، ابتدا تحت تأثیر این زیبایی پرستی طبیعی قرار می گیرند تا هنگامی که با طرز زندگی مردم این کشور تماس نزدیکتری پیدا کنند. در آن موقع، در بین سایر چیزها این منظره را نیز مشاهده خواهند کرد که پسران خرکچی تقریباً بدون استثنا چاقو یا سایر اشیاء فولادی نوک تیز را (بدون سرزنش بزرگتران) به گوشت عقب بدن الاغ فرو می کنند تا حیوانات خسته را مجبور سازند که تندتر راه بروند. در آن کشور نسبت به حیوانات، به استثنای شتر و گوسفند و بز، با یک ظلم و بیرحمی عمدی که موجب تنفر اروپاییان می گردد رفتار می شود. (سفرنامه فرد ریچاردز؛ ریچاردز، ۱۳۷۹: ۱۹۹)

۱۹۲۶، ۱۹۲۷ سکویل-وست، همسر کنسول بریتانیا

به فرمان علی خان، یک بره قهوه ای رنگ کوچک برایمان آوردند با یک پیاله مسی که خون گلوی بره در آن ریزد. درخواست کردیم که از سر بردن بره در گذرند و آن را زنده به ما وا نهند تا با خود ببریم. به راستی می خواستیم از شکنجه دیدن چنین صحنه ایی رهایی یابیم. (دوازده روز در کوهساران بختیاری؛ سکویل-وست، ۱۳۸۰: ۶۵)

برای کسانی که حیوانات را دوست دارند، ایران سرزمین دلخواه نیست. من واقعاً حضور در یک مسابقه گاوبازی را بر بعضی چیزها که در این مملکت دیده ام ترجیح می دهم. اسکلت حیوانات را در گوشه و کنار از بس می بینید، زود به آن عادت

می‌کنید. اینکه چیزی نیست، دست کم چیز تمیزی است. اجساد تازه حیوانات را هم آنقدر می‌بینید تا به آن عادت کنید. مثلاً جسد یک قاطر یا یک شتر را که از موها و چشمان کدر شده شان باز می‌شناسید، در کنار جاده، و در حالی که سگهای ده به خوردن دل و روده آنها مشغولند، لاشخورها در آسمان در پرواز انتظارند تا به طعمه نجس خود برسند. اینهم باز چیزی نیست. شگفت آور است که آدمی چه زود سخت دل می‌شود و پس از یکی دو روز احساس خوشی می‌کند که حیوان بدبخت عاقبت جان داده و دیگر رنج نمی‌کشد. اما حیواناتی زنده هستند که نفرت، خشم، و ترحم در انسان برمی‌انگیزند: اسب سفیدی که سراسر یک جاده بی پایان را لنگ لنگان باید بپیماید. حیوانهایی که به آنها غذای کافی نمی‌دهند و با گردنهای خرد و خمیر و زانوهای غانغرایانما، عرق ریزان و افتان و خیزان، با تمام اراده و تلاشی که از خود نشان می‌دهند، در سر بالایی جاده توان کشیدن گاریهایی را که زیادی بار آنها کرده اند ندارند. الاغی که در کنار جاده زیر بار سنگین دارد جان می‌دهد و با این حال می‌کوشد که برپا ایستد و دو سه کیلومتر دیگر بارکشی کند. چرا که این حیوانات باید، این چنین وفادار و جان نثار، با حالت اندوهبار به انسان خدمت کنند. در این زمینه خاطراتی دارم که دل تاب نوشتن آن را ندارد. چنین نیست که این مردم بیرحم و سنگدل باشند؛ به آنچه می‌کنند آگاهی ندارند، و من باطناً از این امر اطمینان دارم زیرا ایرانیها طبعی نرم و آرام دارند، کودکان را دوست دارند، و اندک چیزی آنها را می‌خنداند. آری، از آزاری که به حیوانات می‌رسانند آگاه نیستند. خُلق و خوی بچه گانه دارند و تربیت ندیده اند. (مسافر تهران؛ سکویل-وست، ۱۳۷۵: ۹۴-۹۵)

اگر از آسیب دیدن رنگ اتاق اتومبیل نترسیم، مقدار هنگفتی بار می‌توانیم بر پشت آن حمل کنیم، و این را باید از ایرانیها یاد گرفت که از اتومبیل همان گونه بهره گیری می‌کنند که از یک حیوان بارکش. آنها از نسلها پیش خو کرده اند به اینکه کالاهای گوناگون را بر پشت شترها یا خرهایشان بار کنند و از رفتن نایستند مگر وقتی که حیوان بینوا از پا درآید. چنانکه امروزه بر حیوان بارکش مدرن خود، که سریعتر هم می‌رود، آنقدر بار می‌کنند تا فنرها به جیر جیر بیفتد و لاستیک چرخها به زمین بخوابد. در جاده‌ها به چیزهایی بر می‌خوریم که یک راننده متوسط

انگلیسی مشکل بپذیرد که آنها اتومبیل هستند. فوردهای کوچک فلک زده زیر بسته‌های بزرگ و باد کرده بار که روی گلگیرهای آنها بسته اند تقریباً ناپیدایند. و تازه تنها این نیست، هشت یا نه نفر را در اتومبیلی می‌چنانند که برای پنج نفر درست شده است. همچون گنجشکانی که در یک خرمن گندم لانه می‌کنند، این آدمها خود را روی کیسه‌های بزرگ بار جای می‌دهند، روی کاپوت چمباتمه می‌زنند، و با وجود همه اینها عابری که بر سر راه اتومبیل است، از دور شادمانه داد می‌زند که نگهدارند و سوارش کنند. او را هم سوار می‌کنند و اتومبیلی که این همه بار و مسافر زیادی دارد به راه می‌افتد و با حداکثر سرعت یکسره توی چاله و چوله‌ها پیش می‌رود. خود ما هم به روش ایرانی سفر کرده ایم، بی آنکه بدانیم بین راه کجا خوراک هست و مسکن؛ با تختخوابهای سفری و بالاپوش، و آذوقه در کوله پشتیها. (مسافر تهران؛ سکویل-وست، ۱۳۷۵: ۱۲۹)

۱۹۳۴ فیلد، مردم شناس آمریکایی

سرآرنولد ویلسون در کتاب خود (مورخ ۱۹۳۲ صفحه ۷۱-۷۲) شرح کلی ذیل را می‌دهد: «ایران بهشت شکارچی و اهل ورزش نیست. شیر که پنجاه سال قبل فراوان بود اکنون از بین رفته و پلنگ و خرس وجود دارند ولی به جز در ناحیه بختیاری و کوه گلو بندرت یافت می‌شود. بز کوهی ... و گوسفند کوهی زیادتر است ولی این حیوانات محدودند به بی آب ترین و نازیباترین نواحی ایران. دراج در جنوب غربی ایران نسبتاً فراوان است ولی برای شکار مناسب نیست زیرا به سختی بلند می‌شود. اهالی محل که کوهنوردان قابلی هستند در کوهستان بجستجوی هر چیزی که در فصل یا غیر فصل خود با تیر بشود زد میسر دارند. نر و ماده و بچه و هر جانداري را شکار می‌کنند و با تیر می‌زنند. حیوانات از هر طرف کمین می‌شوند و حدودی برای شکار آنها شناخته نمی‌شود یک پرنده زخمی باعث نزاع بین شکارچیان و گاهی آغاز دشمنی بین قبائل قرار می‌گیرد. (مردم شناسی ایران؛ فیلد، ۱۳۴۳: ۲۷)

۱۹۴۴-۱۹۴۱ سرگرد شولتسه-هولتوس، جاسوس آلمانی

حیوانات به طرز تاثرآوری لاغر بودند. قاطری درست در چند قدمی ما با بار سنگین پشتش به زمین افتاد و بلافاصله دو نفر از افراد محافظ پیاده شدند و سعی کردند

که قاطر را بلند کنند، ولی با وجود ضربه‌های سخت چوب و شلاق حیوان بینوا همانطور اتاده بود. ... کلاغهای بالای سر کاروان قارقارکنان خود را بر روی حیوان بیچاره انداختند و با منقارهای خود مشغول کندن گوشت از پشت مجروح و خون آلود حیوانات بینوا شدند. ... فضا هنوز از قارقار کلاغها و فریادهای جگرخراش جانورانی که زنده زنده گوشتشان خورده می‌شد پر بود. (سپیده دم در ایران؛ شولسته هولتوس، ۱۳۷۹: ۱۷۱)

ارزش دوم: تمنای جهانی زیبا

ارزش اساسی اول: عام‌گرایی

ارزش دوم: تمنای جهانی زیبا

فقدان ذوق هنری و بی‌سلیقگی

۱۶۶۴ دلد، نقاش فرانسوی

خانه‌های اصفهان .. خارج آنها بسیار زشت است و دریچه به کوچه کم دارد، ولی در داخل سقف آنها زیبا و سفید است (زیباییهای ایران؛ دلد، ۱۳۵۵: ۲۰)

۱۷۷۰ گملین، گیاه شناس روسی

اول چیزی که باید توصیف کنم، خود اردوگاه است، شامل تماشاخانه برای این سرگرمی‌ها. پیرامون این محوطه حدود دو ورست است و محوطه بازی است که دو نهر در آن جاری است و چادرهایی بی هیچ نظم و ترتیبی نصب شده. (سفر به شمال ایران؛ گملین، ۱۳۹۳: ۱۹۵)

۱۷۹۹-۱۸۰۱ سر جان ملکم، سفیر حکومت هند بریتانیا

هنگامی که وضع رقت انگیز کنونی شهر را، که به چند کلبه محقر تبدیل شده است، مشاهده می‌کنیم و آن را با گذشته اش که زمانی نمایشگاه تجاری هندوستان با خلیج فارس و دریای سرخ بود، و از لحاظ شکوه مندی بر تمام شهرهای هندوستان برتری داشت، مقایسه می‌کنیم، دچار افکار غم آلودی می‌شویم و هرچه بیشتر به ناپایداری امور دنیوی پی می‌بریم. (روزنامه سفر هیئت سر جان ملکم؛ هالینگبری، ۱۳۶۳: ۳۵)

خانه‌های آن (شیراز) با آجر و خشت و کاه و کود گاو ساخته شده که منظره بسیار نازیبایی به نمای این بناها داده است، در حالی که داخل منازل مردم سطح بالا از ظرافت و زیبایی کافی برخوردار است.... اما کوچه‌های شهر بسیار باریک و کثیف است. (روزنامه سفر هیئت سر جان ملکم؛ هالینگبری، ۱۳۶۳: ۴۵)

۱۸۰۲ وارینگ، جاسوس انگلیسی

شیراز دارای شش دروازه است، کوچه‌های شهر به قدری تنگ و باریک است که هنگامی که الاغی با محموله ای از چوب عبور می‌کند راه عبور سواره را مسدود می‌نماید (من از روی تجربه شخصی خودم صحبت می‌کنم). خانه‌ها معمولاً نمای زشت و کثیف دارند. (ده سفرنامه؛ وارینگ، ۱۳۶۹: ۱۸۷)

۱۸۱۰-۱۸۱۶ جیمز موریه، سفیر انگلیس

آدم اروپایی ... به جای خانه‌های لندن با آن سقف‌های درخشان و شیشه دار و نقاشی و رنگ آمیزی شده در رج‌های به هنجارند، خانه‌های توسری خورده با سقف‌های مسطح بی پنجره را می‌بیند که با هم پیوند و تناسب چندانی ندارد. آدم اروپایی در ایران بیهوده به دنبال خیابانی که در ذهن دارد، می‌گردد. او باید در میان خط‌های باریکی به نام کوچه راه خود را باز کند، کوچه‌هایی دست و پاگیر و پر از آت و آشغال و لاشه‌های جانوران مرده و سگ‌های گر و اکبیری، وی با گویش‌ها و زبانی سر و کار پیدا می‌کند که به یکباره برای او تازگی دارد. (سفرنامه جیمز موریه، سفر دوم؛ موریه، ۱۳۸۶: ۷۴)

۱۸۱۸-۱۸۲۸ گریبایدوف، وزیر مختار روسیه

دیوارها و برج‌ها، دوازه‌های کاشی کاری خیابان‌های بی تناسب و تنگ و کثیف، این تهران است. (نامه‌های الکساندر گریبایدوف در باره ایران؛ گریبایدوف، ۱۳۵۶: ۲۸)

۱۸۲۸-۱۸۲۹ سولتیکف، نقاش روسی

در این شب غمگین .. ایران به نظر من آنطور که در حقیقت است آمد، نه آنطوری که در کودکی تصور کرده بودم. دیگر آن باغ‌های معطر از گل سرخ، با چشمه‌های جاری که در آنجا، در اسرار برگها، زنها، همانطور که تنها در تخیل دیده می‌شوند، در گردش هستند، وجود نداشت. تمام تصورات درخشان من از بین رفت. زمین خشک و غارت شده تا چشم کار می‌کند به نظر می‌رسد که با کفنی از سعیر پوشیده شده باشد. این نغمه‌های غم فزا که مرا تعقیب می‌نمودند، فریادهای رنج کشوری است که به دست بدبختی سپرده شده است. (مسافرت به ایران؛ سولتیکوف، ۱۳۸۱: ۶۱)

۱۸۲۹-۱۸۴۱ خودزکو، زبان شناس لهستانی و کنسول روسیه در ایران

این مجموعه، بی‌شبهت به قفسی نیست که بر پایه‌هایی از چوب نهاده شده باشد. (سرزمین گیلان؛ خودزکو، ۱۳۵۰: ۴۹)

۱۸۳۴-۱۸۳۵ بارون فیودور کورف، تاجر و کارگزار روسی

جاده‌های اینجا بسیار دلتنگ کننده است، یکنواختی طاقت فرسایی به چشم می‌خورد، به هر کجا که نگاه کنی، سنگلاخ است. مناظر ایران را می‌توان عموماً به دکور تاتر تشبیه کرد. از دور فریفته آن می‌شوی و از نزدیک، جز رنگ‌های زبر و خشنی که بر کرباسی ضخیم کشیده باشند، چیزی دیگری نمی‌بینی. در این سرزمین قصبه یا شهر از دور به چشم شما خیلی زیبا جلوه می‌کند، ولی از نزدیک خانه‌هایی به تمام معنی محقر و غالباً مساجدی را می‌بینید که با بی سلیقگی ساخته شده‌اند و علاوه بر این، همه چیز را غرق در کثافت و همه را کثیف می‌بینید. (سفرنامه ی بارون فیودور کورف؛ فیودور کورف، ۱۳۷۲: ۱۸۳)

۱۸۳۹-۱۸۴۰ کنت دوسرسی، سفیر فوق العاده فرانسه

کوچه‌ها بسیار تنگ و کثیف و پر از سگهای ولگرد است. فروشندگان در بازار برای فروش کالاهایشان فریاد می‌زنند و تمام اینها موجب می‌شود که عبور از این کوچه‌ها زیاد دلپسند نباشد. حتی به این هم نمی‌ارزد که انسان با چیزهای تازه‌ای آشنایی پیدا کند. تعداد مسجدها زیاد است ولی از نظر ساختمانی جالب نیست. خانه‌ها از نظر راحتی و زیبایی از حد معمول هم پایین‌تر است. ولی در خارج شهر باغهای زیبایی وجود دارد و غالباً در داخل این باغها ساختمانهای مجللی دیده می‌شود. تعداد این نوع ساختمانها زیاد نیست. وجود یک دربار طماع و پراختیار موجب شده است که مردم ثروت خود را در داخل خانه‌ها پنهان کنند و خارج خانه‌ها را به صورت مفلوکی واگذارند. بازرگانی در این شهر تقریباً در درجه صفر است. (ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰م؛ دو سرسی، ۱۳۹۰: ۱۴۷)

۱۸۵۵-۱۸۵۸، ۱۸۶۱-۱۸۶۳ دو گوبینو، فیلسوف و کاردار و وزیر مختار

فرانسه

به شیراز رسیدیم که چندان جالب نبود. نه یک ساختمان یا یک چیز با روح و دیدنی و نه یک بنای استوار وجود دارد. (نامه‌های ایرانی گوبینو؛ دو گوبینو، ۱۳۴۱: ۱۱۷)

۱۸۵۷ کاپیتان هنت، افسر انگلیسی در جنگ انگلیس با ایران

شطالعرب که فعلاً میدان عملیات ماست فوق العاده منظره زشتی دارد و در کناره های کوتاه و مسطح آن، آبادیهای محقر از خشت و گل میان نخلهای خرما بنا شده است. (جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ هجری قمری؛ هنت، ۱۳۲۷: ۷۷)

۱۸۶۲-۱۸۶۳ آرمینوس وامبری، درویش دروغین مجار

وقتی دوباره (پس از بازگشت از آسیای میانه) پایتخت ایران را دیدم، به نظرم آمد که دقیقاً جایگاه تمدن و فرهنگ را دیده ام و آنجا (تهران) بر وفق مراد دل، از عهده تمام لذت‌ها و خوشیهای زندگی اروپایی بر می آید. البته سیاحتگری که از غرب وارد این شهر می شود و برای نخستین بار کلبه‌های گلی بدنما را می بیند و از خیابان‌های تنگ و پیچاپیچ آن عبور می کند، به تلخی مایوس می شود. اما برای کسی که از بخارا می آید، منظر شهر بکلی تفاوت می کند... بواقع به لحاظ شرایط اجتماعی، چنان تفاوتی میان تهران و بخارا وجود دارد که گویی قرن‌ها میان آنها فاصله وجود دارد. (زندگی و سفرهای وامبری؛ وامبری، ۱۳۷۲: ۳۰۱)

۱۸۷۵ کلنل مک گرگر، افسر انگلیسی

وجه مشخصه مشهد «خیابان» است.. این «خیابان» به جز آن جا که به حرم می‌رسد، از میان شهر عبور می‌کند. از میان آن نهر، آب کثیفی می‌گذرد که در چند نقطه بر روی آن سکوهای ساخته اند و مردم بدون توجه به بوی بد آن بر روی این سکوها می‌نشینند و تفریح می‌کنند. گفته می‌شود دو طرف خیابان در گذشته درختکاری شده بود، ولی در حال حاضر تنها بالاخیابان به این درخت‌های باشکوه آراسته است. «خیابان» بی تردید آنچه را که یک خیابان زیبا داشته باشد دارد. شاید اگر از آن فرانسویان می‌بود، آن را تبدیل به یک زیبایی جاودانه می‌کردند. اما هنگامی که انسان می‌بیند مردم از آب آلوده نهر می‌نوشند، در آن آب تنی می‌کنند، و اسبها یا لباس‌هایشان را می‌شویند، وقتی که کوچه‌های فراموش شده، خانه‌های فقیرانه و دکان‌های فلاکت بار دو طرف آن و دیوارهای دراز گلی را می‌نگرد، به این نتیجه می‌رسد که خیلی کار دارد تا آن را به صورت معبری زیبا درآورند. (شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان، جلد اول؛ مک گرگر، ۱۳۶۶: ۲۵۵)

۱۸۸۱ مادام دیولافوا، باستان شناس فرانسوی

فورا فرمان حرکت دادم و کلی بعد به دروازه تهران رسیدیم که در بالای آن کاشی‌های نقاشی شده با رنگ‌های جلف و زنده جنگهای رستم و زال را با دیوان شاخ و دم‌دار نمایش می‌دادند. راستی چنین دروازه‌ای برای پایتختی مانند تهران که چند سالی است جمعیت آن رو به افزایش گذارده و اهمیتی پیدا کرده است شایسته نیست. به هر حال داخل دروازه شهر از مقابل گمرکچیان عبور کردیم و راه محله اروپاییان را پیش گرفتیم. (سفرنامه دیولافوا در زمان قاجاریه: ایران و کلد؛ دیولافوا، ۱۳۶۱: ۱۵۸)

۱۸۹۸-۱۹۰۰ لومینیتسکی، مامور دولت روسیه

استفاده از سرخاب و سفیدآب توسط بسیاری از زنان دستاویزی است برای تمسخر ایشان. هر چند نود درصد زیبارویان مشرق زمین بدون این زرق و برق‌ها هم می‌توانند زندگی کنند. سبزه‌روی زنان ایرانی جلوه‌ای بسیار زیبا و مخصوص به آنان می‌بخشد و استفاده از سرخاب و سفیدآب به این چهره حالتی خنده‌دار می‌دهد و شبیه به یک تباین ظریف است. (ایران و ایرانیان؛ لومینیتسکی، ۱۳۹۲: ۱۰۰)

۱۸۹۸-۱۹۰۴ مالکوم، مبلغ مسیحی انگلیسی

تنها چیز ارزشمند در یک اتاق ایرانی، قالی است. در اغلب موارد قالی‌ها را به صورت مستقیم رو به دیوار پهن می‌کنند و گلیم‌هایی در پهنای کمتر از یک یارد را نیز در امتداد دیوارهای اتاق، معمولاً در کنار دیوارهای سه طرف آن می‌اندازند. در موارد دیگر، قالی را وسط اتاق پهن می‌کنند و اطراف آن نمدهای بسیار ضخیم بدساخت می‌اندازند. نمدها خودرنگ‌اند و نقوش اندکی بر روی آنها حک شده است. نمدها لبه‌های قطع شده ندارند بل یک تکه ساخته می‌شوند و به همین دلیل ترکیب نامنظمی دارند. (سفرنامه یزد؛ مالکوم، ۱۳۹۳: ۴۱)

میزها در یزد به زمخت‌ترین شکل ساخته می‌شود اما پایه‌های میز خوش‌تراش‌اند. سطح کار درودگران یزد از خراطان آن بسیار پایین‌تر است. خراطان از نجارها کاملاً متمایزند و کارهای بسیار خوبی را در ساده‌ترین نوع با حرکت دست بر روی چوب و تراش و قوس دادن به آن، تولید می‌کنند. از طرف دیگر، نجار از پس ساخت یک

قفسه صاف و مرتب هم بر نمی‌آید. او هرگز قطعات چوب را به طور دقیق و منظم در هم جفت نمی‌کند و درزها و شکاف‌های ناشی از بی‌دقتی کار خود را با فروکردن مقادیر زیاد گل در آن‌ها می‌پوشاند. بسیاری از یزدی‌ها از میزهای کوچک با ابعاد حدوداً دو در سه پا و ارتفاع نزدیک به دوازده اینچ استفاده می‌کنند. (سفرنامه یزد؛ مالکوم، ۱۳۹۳: ۴۳)

۱۹۰۰-۱۹۰۲ لندن، جهانگرد انگلیسی

در یزد هیچ ساختمان زیبا و دیدنی وجود ندارد، مگر ساختمان مسجد مرکزی شهر که در معرض تخریب و نابودی است. (در سرزمین آرزوها؛ لندن، ۱۳۸۸: ۲۷۲)

۱۹۰۲ اینووه، جهانگرد ژاپنی

منظر و نمای شهر (تهران) همچنان شهرهای کهنه ماوراءالنهر چندان زیبا و گیرا نیست. (سفرنامه ایران؛ اینوئه، ۱۳۹۰: ۱۲۳)

۱۹۰۳ جکسن، ایران شناس آمریکایی

در حدود ساعت پنج بعد از ظهر، کاروان چهارپایان خسته ما آهسته به همدان وارد شد. چهارده روز سفر تقریباً بی‌انقطاع ما از ارومیه تا همدان آنها را مانده و فرسوده کرده بود. هیچ نشانه‌ای از فر و شکوه باستانی هگمتانه که روزگاری سرای شاهان بود به چشم نمی‌خورد، و نیز اثری از آن عظمت و ابهت تخت جمشید و بازارگاد که در عین ویرانی، فخیم‌وعالی است دیده نمی‌شد. در عوض آنچه دیدم عبارت بود از کوچه‌های پرپیچ و خم و پس‌کوچه‌هایی که جوی‌های آب کثیف در آنها جاری بود، همچنین ردیف خانه‌های کهنه‌خرابی که بامهای مسطح گلی داشت، و در هیچ‌جا منظره‌ای از زیبایی به چشم نمی‌خورد. کوچه‌های پیچ‌پیچی که از آن عبور می‌کردم از میان گورستان مسلمانان که در قلب همدان قرار دارد می‌گذشت، و هرگز بوی زننده عفنی را که از گورهای کم عمق برمی‌خاست فراموش نمی‌کنم. چیزی بجز شدت سرمای زمستان‌ها و موقع مناسب بهداشتی همدان، مانع از بروز طاعون و وبا نمی‌گردد. ظاهراً مقرراتی برای نظافت کوچه‌ها وجود ندارد و چنین می‌نماید که متأسفانه رفتگران طبیعت، یعنی مرغان شکاری از انجام دادن وظیفه خود غافل مانده‌اند، زیرا در تمام مدت هر دو باری که از همدان

دیدن کردم، لاشه سگی همچنان در یکی از رهگذرهای پر رفت و آمد افتاده بود.
(سفرنامه جکسن؛ جکسن، ۱۳۵۲: ۱۶۹)

۱۹۱۷-۱۹۱۸ ژنرال دنسترویل، فرمانده نیروهای انگلیسی در شمال غرب ایران

منظره عمومی شهر (تهران) چندان مطبوع و دلپسند نیست و همین کراحت منظر شهر، همه قشنگی‌های مقرر هیئت دیپلماسی ما را تحت الشعاع قرار داده است.
(یادداشت‌های ژنرال دنسترویل؛ دنسترویل، ۱۳۰۹: ۱۸۷)

۱۹۱۸-۱۹۱۹ ایس، افسر نظامی بریتانیا در شمال شرق ایران

منازل ایران از بیرون بسیار دلگیر به نظر می‌آیند، ولی اگر از دیوارهای سرسختی که آنان را از خیابان‌های باریک گردآلود جدا می‌کرد، عبور می‌شد یک اندرونی روشن و دلپسند مشاهده می‌گردید. از مهمانها دعوت می‌گردید که بر قالی‌های زیبا نشسته، میوه و شراب تعارف می‌شد. (دخالت نظامی بریتانیا در شمال خراسان؛ ایس، ۱۳۷۲: ۱۷۳)

۱۹۲۱-۱۹۲۳ کولارژ، مهندس مکانیک چکسلواکی‌ای همراه میرزا کوچک خان

رشت از بیرون جذاب نیست، ظاهری کثیف و نامرتب دارد... خیابان‌ها باریک و کج و خالی هستند. (بیگانه‌ای در کنار کوچک خان؛ کولارژ، ۱۳۸۴: ۲۱۵)

۱۹۲۵ ریچاردز، نقاش انگلیسی

ولی با کمال تعجب مشاهده می‌شود که بعضی از ساختمانهای جدید تهران فاقد سایبان و سرپوشیده است و از این رو جای خنکی، که عابران بتوانند بر حسب اتفاق به آن پناهنده شوند، در این نوع عمارات وجود ندارد. جای بسی تأسف است که ایران در عرض یکی دو سال از آداب و سنن ملی خود در زمینه سبکهای معماری شرمنده و خجل شود. هیچ چیز در دنیا مانند خیابانهای سرپوشیده (البته هرگاه به عنوان سایبان باشد و به عنوان مغازه نیز مورد استفاده قرار گیرد) زیبا نیست.
(سفرنامه فرد ریچاردز؛ ریچاردز، ۱۳۷۹: ۳۴۲)

۱۹۲۶، ۱۹۲۷ سکویل-وست، همسر کنسول بریتانیا

خود تهران از بازارهایش که بگذریم، هیچ جاذبه ای ندارد. شهری است زنده، پر از کوچه‌های بد و انباشته از زباله و سگ‌های ولگرد، درشکه‌های بدریخت که اسب‌های بدبختی به آن بسته شده، چند ساختمان با ادعای زیادی و خانه‌های فلک زده‌ای که به نظر می‌رسد هر لحظه‌ای فرو می‌ریزند. (مسافر تهران؛ سکویل-وست، ۱۳۷۵: ۹۲)

۱۹۳۳ بایرون، جهانگرد انگلیسی

به تماشای مجموعه کوچکی از خانه‌های گلی و خاکستری رنگ نشستیم که برج‌های مخروطی آنها پوشیده از تپاله‌هایی بود که داشتند خشک می‌شدند، و ساقه‌های سفید و بلند درختانی را که برگ‌های سبزشان به زردی گراییده بود. (سفر به کرانه‌های جیحون؛ بایرون، ۱۳۸۱: ۱۲۲)

خود مراغه خیلی زیبا نیست. خیابانهایی عریض و مستقیم بازار قدیمی را قطع می‌کنند و از اصالت آن می‌کاهند. (سفر به کرانه‌های جیحون؛ بایرون، ۱۳۸۱: ۱۱۲)

دیگری مصلی، طاقی ویرانه و متعلق به عصری دیگر، است با نمایی از کاشیهایی تو در تو ولی زشت. (سفر به کرانه‌های جیحون؛ بایرون، ۱۳۸۱: ۲۱۵)

بستری از آب به شکلی تزیینی در وسط این میدان ساخته‌اند که زیبایی آن را ضایع می‌کند و نشان می‌دهد که آقایان ایل بختیاری دیگر اجازه ندارند در اینجا چوگان بازی کنند یا اسبهایشان را تمرین دهند. (سفر به کرانه‌های جیحون؛ بایرون، ۱۳۸۱: ۲۳۹)

بیشتر قسمت‌های آن عاری از ظرافت و برخی از جاهای آن هم زشت است. (سفر به کرانه‌های جیحون؛ بایرون، ۱۳۸۱: ۲۴۰)

این نقش سنتی در سرزمین خودش هم که با سنگ ساخته شده، زیبا نیست. این نقش به عنوان تقلیدی دست سوم، البته با مصالحی پست‌تر، یادآور سلیقه معماری مسئولان انجمن شهر لندن در اوایل قرن بیستم است. (سفر به کرانه‌های جیحون؛ بایرون، ۱۳۸۱: ۲۶۸)

از دور این قصر که روی تپه‌ای جنگلی جا گرفته، مثل یک خانهٔ ییلاقی انگلیسی است. ولی واقعاً کوچک است، کاشیکاری آن بسیار زمخت و عاری از ظرافت است و این قصر به شکلی طراحی شده که امکان استفادهٔ مناسب از آن به گونه‌ای که در ایران برای اماکن غیرمذهبی معمول است، وجود ندارد. (سفر به کرانه‌های جیحون؛ بایرون، ۱۳۸۱: ۳۴۶)

۱۹۳۴ کنتس روزن، بانوی سوئدی

پرسیدم «چرا ایرانی‌ها به رسوم و عرف تا این حد بی توجهند؟ همه جا خرابه‌های بناهای قدیمی، شهرها، و دهات و خانه‌های کوچک رها شده اند و به دست طوفان و باران سپرده شده اند و مامن کرسی‌ها و کلاغ‌ها شده اند؟» گفت: «... برای ایرانی ساختن یک خانه جدید راحت تر است تا تعمیر خانه قدیمی. ... یک ایرانی به زیبایی و غنی وانمود کردن خود عشق می‌ورزد. پیش از هر کاری او نما و جلوی خانه را می‌سازد و آن را تزیین می‌کند. و سپس احتمالاً پولش تمام می‌شود و داخل و پشت خانه را مجبور می‌شود با خشت و گل تمام کند که در نتیجه در مقابل باران و دیگر عوامل طبیعی بسیار آسیب پذیر می‌باشد.» (سفری به دور ایران؛ روزن، ۱۳۶۹: ۶۳)

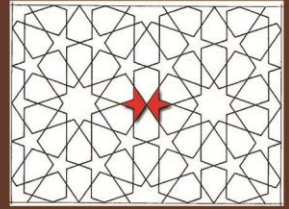
۱۹۵۷-۱۹۷۱ اودانل، محقق و داستان نویس آمریکایی

روستا که تقریباً نوآباد بود، دلگیرتر از منظره بیابان به نظر می‌رسید و شبکه ای از مکعب‌های خشت خام در میان یک دشت وسیع و خالی بود. گله به گله، چراغ‌ها کورسو می‌زدند و برفابه سیاهی همه جا را پوشانده بود. منظره از این نامطبوع تر قابل تصور نبود. (باغ سالار جنگ؛ اودانل، ۱۳۸۴: ۱۴۳)

۱۹۷۳-۱۹۷۹ پارسونز، سفیر انگلیس در ایران

مدت زیادی از آغاز ماموریت من در ایران نگذشته بود که دریافتم سیاست‌های شاه، هر چه برای مردم ایران در جهت پیشرفت و رفاه مادی به بار آورده باشد، راحتی و خوشبختی به بار نیاورده است.... تهران در سال ۱۹۷۴ زشت ترین مظاهر پیشرفت تمدن جدید را با خود داشت. شهری کثیف و بی قواره، گسترده و غیرقابل شناسایی، پر از جمعیت و اتوموبیل که در زیر ابری از دود سیاه مدفون شده و آن را به صورت

یکی از زشت ترین پایتخت‌های جهان درآورده است. هر نوع فعالیت‌ی در این شهر دیده می‌شود، از کارهای ساختمانی گرفته تا تخریب بناهای کهنه و فعالیت‌های صنعتی و تجارتی که همه نشانه یک اقتصاد در حال گسترش است. تمام فعالیت‌های دولتی هم در این شهر متمرکز شده و همه در حال جنب و جوش هستند. ولی در کنار این فعالیت‌ها، اکثریت مردم عصبانی، بدخلق و تندخو به نظر می‌آیند. یورش به سوی آنچه «تمدن بزرگ» خوانده می‌شود، جای آرامش و تانی سنتی دنیای اسلام را گرفته، ولی از شوق و هیجان و شادابی و سرزندگی که قاعدتا در یک جامعه در حال پیشرفت سریع دیده می‌شود، خبری نیست. (غرور و سقوط؛ پارسونز، ۱۳۶۳: ۲۲)



مجموعه ده جلدی «ایرانیان در زمانه پادشاهی»، حاصل مطالعه حدود ۵۰۰ سفرنامه و گزارش سفر و استخراج نگاه بیگانگان به خلیات ایرانیان است که بر مبنای ساختار مدور ارزش‌های اساسی شوارتز، طبقه‌بندی و به تناسب در کتاب‌های این مجموعه، گنجانده شده است.

کتاب سوم این مجموعه، روایت ناظران فرهنگ ایرانی از آن دسته خلیاتی است که بر مبنای ارزش اساسی عام‌گرایی، تنظیم شده است. در این کتاب، خلیاتی نظیر بی‌توجهی به طبیعت؛ بی‌رحمی نسبت به حیوانات؛ فقدان ذوق هنری و بی‌سلیقه‌گی؛ رفتار نامناسب با اقلیت‌های مذهبی؛ رفتارهای عداوت‌آمیز با بیگانگان؛ خودخواهی، خودمداری و خودرایی و تحمل نکردن نقد و اصلاح‌پذیری، مطرح شده‌اند.

